

## از نقد فمینیسم بورژوازی تا نفرت از امتیازات مردانه

### انقلاب اکتبر و مسئله زنان

امید بهرنگ

یکشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۸۷

توضیح:

از آنجایی که این شماره فصلنامه "سامان نو" به نودمین سالگرد انقلاب اکتبر اختصاص یافته و رفقای هیئت تحریریه خواسته اند که مقاله ای در رابطه با انقلاب اکتبر و مسئله زنان تهیه شود، در نتیجه در ترتیب این سلسله مقالات تغییری صورت گرفته است. در ابتدا قصد نگارنده بر این بود که به نظرات مارکس، انگلس و پراتیک انترناسیونال اول و دوم در مورد زنان پرداخته شود و پس از آن تجربه شوروی مورد بررسی قرار گیرد.

تغییر در ترتیب این مجموعه مقالات تا حدودی بررسی تئوری و پراتیک بلشویک ها را دشوار می کند، زیرا حزب بلشویک تا قبل از انقلاب اکتبر در مورد مسئله زنان تحت تاثیر تئوریهای رایج و مطرح در انترناسیونال دوم قرار داشت. در نتیجه بدون بررسی آن تئوریها، نمی توان به درک عمیقتری از عملکرد بلشویک ها دست یافت. بعلاوه نمی توان گسست انقلابی لنین از درکها و سنتهای رفرمیستی غالب بر انترناسیونال دوم در مورد زنان را به قدر کافی برجسته کرد.

برای پرهیز از طولانی شدن مقاله، در این متن بطور عمده به خط و عملکرد بلشویک ها در دوران اولیه انقلاب اکتبر می پردازیم. نیاز به تاکید است که بررسی انقلاب اکتبر بدون توجه به تحولات سه دهه بعدی جامعه شوروی غیر ممکن است. زیرا برخی معتقدند انقلاب اکتبر در همان فردای پیروزی شکست خورد. از نظر نگارنده این بی مسئولیتی نسبت به تاریخ است که اینگونه تلاش میلیونها زن و مردی که آگاهانه می خواستند جهان را دگرگون کنند، نادیده انگاشته شود. مسلما اولین تجربه طبقه کارگر برای پی ریزی جامعه نوین با خطاهای بسیار (و در برخی زمینه ها سنگین) همراه بود. اما با مشاهده این خطاها نمی توان بر این تجربه تاریخی خط بطلان کشید. طبقه کارگر بدون برخورد دیالکتیکی به جوانب مثبت و منفی این تجربه تاریخی و سنتز آنها در سطحی بالاتر نمی تواند مدعی سازماندهی جامعه سوسیالیستی در قرن بیست و یکم باشد.

بلشویکها در رابطه با مسئله زنان با تضادهای واقعی، پیچیده و عظیمی دست و پنجه نرم کردند. تضادهایی که امروز نیز طبقه کارگر در سطح و شکل دیگر و شرایطی بمراتب پیچیده تر با آنها روبرو است. در نتیجه کمونیستها بدون جمع بندی عمیق و همه جانبه از این تجربه بزرگ بشری نمیتوانند به خط صحیحی در رابطه با مسئله زنان دست یابند. (۱)

#### یک نقطه عزیمت نوین

بدون شک انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نقطه عزیمت نوینی در مسیرهایی زنان محسوب میشود. تاریخ بشری مشخصا جنبش رهایی زن تا آن زمان چنین جهشی را بخود ندیده بود. زنان - بویژه زنان کارگر - در صف اول این انقلاب قرار داشتند. جرقه انقلاب در فوریه ۱۹۱۷ توسط زنان کارگر زده شد. انقلابی که به انقلاب سوسیالیستی اکتبر ختم

شد و مسیر تاریخ قرن بیستم را عوض کرد. زنان کارگرو دهقان نقش موثری در به پیروزی رساندن و تثبیت این انقلاب ایفا کردند.

برای نخستین بار در طول تاریخ انقلابی در جهان بوقوع پیوست که رهایی زن آگاهانه در دستور کار آن قرار داشت. طی فرمان های انقلابی کوتاه و قاطع حقوق زن و مرد در کلیه زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی برابر اعلام شد. کلیه حقوقی که در انقلاب های بورژوازی از زنان دریغ شده بود یک شبه برآورده شد. به رسمیت شناختن حق رای، حق انتخاب و انتخاب شدن، حق طلاق و ممنوعیت ازدواج اجباری، آزادی سقط جنین، از میان برداشتن تفاوت حقوقی میان فرزند "مشروع و نامشروع"، برابری دستمزد میان زن و مرد، به رسمیت شناختن مرخصی دوران بارداری و ایجاد مهد کودکها و آزادی همجنس گرایان و ..... مجموعه ای از قوانین انقلابی بودند که به رهایی زنان یاری رساندند.

لنین در جولای ۱۹۱۹ گفت: "هیچ حزب دمکراتیک حتی در پیشرفته ترین جمهوری های بورژوازی نتوانست طی دهه ها یک صدم کاری که ما در اولین سال حکومت مان در رابطه با زنان انجام دادیم را انجام دهد." (۲) وی در دومین سالگرد پیروزی انقلاب افزود که: "ما در یک کشور عقب مانده اروپایی ظرف دو سال کارهایی جهت رهایی زنان و دستیابی به برابری زنان با "جنس قوی" انجام دادیم که طی ۱۳۰ سال در مجموعه "جمهوریهای پیشرفته" دمکراتیک جهان صورت نگرفت." (۳)

ادعاهای لنین بهیچوجه غلو آمیز نبودند. حتی پس از گذشت نزدیک به یک قرن از آن انقلاب، هنوز در اغلب کشورهای جهان این حقوق با چنین صراحتی رسمیت نیافته است. شاید برای کسانی که امروزه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری زندگی می کنند، برآورده ساختن چنین حقوقی کار چندان مهمی نبوده است. اما برای پرهیز از چنین قضاوتی باید روسیه ۱۹۱۸ را با کشورهای پیشرفته سرمایه داری آن زمان مقایسه کرد تا عمق دستاوردهای انقلاب اکتبر در رابطه با زنان را بهتر درک کرد. در آن دوره فقط در کشورهای چوون فنلاند و نیوزیلند حق رای به زنان اعطا شده بود. در فرانسه، مهد انقلاب بورژوازی تا پس از جنگ جهانی دوم، یعنی حدود سی سال پس از انقلاب اکتبر هنوز زنان از حق رای محروم بودند و حدود نیم قرن بعد آن یعنی تا سال ۱۹۷۴ سقط جنین در این کشور غیر قانونی بود.

انقلاب اکتبر چشم انداز نوینی به روی آزادی بشریت گسترد و معیارهای نوینی برای رهایی زنان پیش گذاشت. تا آن زمان هیچ انقلابی تا به این حد نقش سنتی زن را زیر ضرب قرار نداده بود. در این انقلاب بود که روابط اجتماعی میان زن و مرد و کلیه ایده های سنتی مرتبط با آن بطور مدام زیر سؤال قرار گرفتند. زنان و مردان طی دوره کمونیسم جنگی و سالهای پس از آن در کلوب های عمومی مجموعه مناسبات اجتماعی میان زن و مرد را به بحث می گذاشتند و ایده های مرد سالارانه را به مصادف می طلبیدند: از نقد نقش کار خانگی در برده نگهداشتن زن گرفته تا نقد اخلاقیات سنتی در روابط جنسی و نقد افکار و فرهنگ سنتی در کلیه جوانب زندگی بین دو جنس.

در سپتامبر ۱۹۱۹، آنیسا آرماند یکی از رهبران برجسته جنبش رهایی زن در کشور شوراهای، در بحبوحه جنگ داخلی اعلان کرد: "اگر رهایی زنان بدون کمونیسم قابل تصور نباشد، کمونیسم هم بدون رهایی زنان قابل تصور نیست." (۴) دیدگاهی که هنوز بسیاری از "کمونیستها" عاجز از درک آن هستند. بستر این دیدگاه دیالکتیکی عمیق،

پراتیک انقلابی میلیونها زن کارگر و دهقان در روسیه بود که به صحنه مبارزه طبقاتی گام گذاشته بودند. انقلاب اکتبر (همچون کمون پاریس) بیان گسستی تاریخی از انقلاب های بورژوایی قرن هیجده و نوزده بود و به همین دلیل نقطه عزیمت نوینی در رابطه با رهایی بشریت و رهایی زنان بطور خاص بود. البته این نقطه عزیمت نوین تاریخی از همان ابتدا با محدودیت های عینی و ذهنی مشخصی روبرو شد. که در ادامه مقاله بدان خواهیم پرداخت. در انقلاب اکتبر رابطه تنگاتنگی بین خط عمومی و پایه ای انقلاب (چگونگی نابود کردن کهنه و پی افکندن طرح نو در زمینه سامان یابی کلی جامعه) با خط مشخص انقلاب در رابطه با رهایی زن موجود بود. چگونگی برخورد به مسئله زنان، به دما سنج این انقلاب نیز بدل گشت. بجرئت می توان گفت درجه درستی و نادرستی خط عمومی بلشویک ها در زمینه ساختمان سوسیالیسم در رابطه با مسئله زنان نیز خود را نشان می داد. بی جهت نبود که اولین محدودیت های عینی در سالهای آغازین انقلاب در مورد مسئله زنان بطرز برجسته ای آشکار شد و اولین عقب نشینی ها از دستاوردهای انقلاب نیز در رابطه با مسئله زنان رخ داد. و سرانجام شکست زنان در امر رهایی خویش، به نشانه شکست این انقلاب در اهداف خود بدل شد. شوروی از یک کشور سوسیالیستی نمی توانست به کشوری سرمایه داری تغییر ماهیت دهد اگر پیشاپیش هدف رهایی زنان تضعیف نمی شد و طی پروسه ای کلا به کنار نهاده نمی شد.

اما برای بررسی روند فوق، اشاره ای کوتاه به خط و عملکرد بلشویک ها در دوره قبل از انقلاب ضروریست.

### قبل از انقلاب اکتبر

همانگونه که در ابتدا گفته شد، بلشویک ها در رابطه با چگونگی برخورد به مسئله زنان عمدتا تحت تاثیر خط غالب بر انترناسیونال دو بودند. انترناسیونال دو به دلیل رشد جنبش زنان و مبارزات خطی بر سر آن، مسئله زنان را مورد توجه قرار داد. این توجه بطور عمده از زاویه قبول شعار حق رای برای زنان بود. شعاری که زمانی مورد مخالفت بخشهایی از رهبران این انترناسیونال قرار داشت. دفاع از حق رای برای زنان کارکردی متناقض برای انترناسیونال دوم داشت. از یکسو بیان تاکید بر اهمیت مسئله زنان و توجه طبقه کارگر به این موضوع بود. از سوی دیگر گرایشات رو به رشد پارلمانتاریستی و رفرمیستی درون انترناسیونال دو را نیز پاسخ می داد. این گرایش به زنان به ویژه زنان کارگر به مثابه منبعی برای جمع آوری رای نگاه می کرد نه به عنوان یک نیروی اجتماعی که می تواند محرک انقلاب پرولتری باشد.

بعلاوه، بلشویک ها مانند اغلب احزاب سوسیال دمکرات عضو انترناسیونال دوم فکر می کردند، مسئله زنان یک مسئله رفرمیستی و صرفا دمکراتیک است. (۵) از نظر این سوسیال دمکراتها مطالبات زنان خصلتی بورژوا دمکراتیک داشت که می توانست در چارچوبه نظام سرمایه داری تحقق یابد. آنان برای مقابله با نفوذ زنان بورژوا در جنبش زنان بر مطالبات اقتصادی زنان کارگر (مانند برابری دستمزد میان زن و مرد و ایجاد مهد کودکها و غیره) تاکید می گذاشتند. (۶) زنان سوسیالیست در آندوره تصور می کردند تنها از این طریق می توان تمایز خود را با زنان بورژوا نشان داد و مانع سازش طبقاتی و دنباله روی زنان کارگر از زنان بورژوا شد. از نظر سازمانی نیز مدافع ایجاد تشکلات زنان کارگر بودند که مستقل از زنان بورژوا باشد.

حزب بلشویک این دیدگاه و خط را در مورد مسئله زنان طی سالهای ۱۷- ۱۹۰۵ به پراتیک گذاشت. برخورد بلشویک ها به مسئله زنان نمی توانست تحت تاثیر ویژگی های مبارزه طبقاتی در روسیه نیز نباشد. استبداد تزاریم جای چندانی برای پارلمانتاریسم باقی نمی گذاشت. در نتیجه برای بلشویک ها بسیج زنان صرفا بر مبنای حق رای چندان موضوعیت نداشت. بعلاوه رقابت حادی میان آنان با بورژوازی لیبرال روسیه - که مخالفت هایی با تزار داشتند - وجود داشت. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شکاف عمیق میان طبقه کارگر و بورژوازی لیبرال را نشان داد. شکافی که با حمایت بورژوازی از جنگ جهانی اول بسیار عمیقتر شد. این شکاف زمینه سیاسی چندانی برای اتحاد بلشویک ها با فمینیستهای بورژوا باقی نگذاشت. این شرایط سیاسی مشخص همراه با خط انقلابی لنین در رابطه با تدارک انقلاب، موقعیت بلشویک ها را در مورد جنبش رو به رشد زنان روسیه تعیین کرد.

تا سال ۱۹۰۵ جنبش زنانی در روسیه موجود نبود. پیش از آن تشکلات محدودی از زنان تحصیلکرده موجود بود که عمدتا شامل فمینیستهای آریستوکرات بودند. این تشکلات سواد آموزی زنان را تبلیغ می کردند، کارهای خیریه سازمان می دادند و در مواقع جنگ زنان را برای تولید یونیفورم ارتش بسیج می کردند. بیداری واقعی زنان بطور گسترده با آغاز انقلاب بورژوا دمکراتیک ۱۹۰۵ شروع شد. برای نخستین بار روسیه شاهد جلسات عمومی بود که زنان در مورد حقوق شان صحبت می کردند. در فوریه ۱۹۰۵ یک تشکیلات سراسری فمینیستی به نام "اتحادیه زنان برای حقوق برابر" توسط زنان طبقه متوسط (از روشنفکران، معلمان، خبرنگاران) ایجاد شد که سرعاً رشد کرد و توجه عده زیادی از زنان کارگر را بخود جلب کرد. این تشکل خواهان اصلاحات بورژوا رادیکالی در زمینه حقوق سیاسی زنان بود: حقوقی مانند حق رای بدون تبعیض جنسیتی، ملی و مذهبی و برابری در مقابل قانون. اکثریت این زنان به خواسته های زنان کارگرتوجهی نشان نمی دادند. اعضای این تشکیلات که به ۸۰۰۰ نفر رسیده بود نقش فعالی در انقلاب ۱۹۰۵ ایفا کردند. جهت گیریهای کلی سیاسی این تشکل به طیف چپ روسیه نزدیک بود. همزمان تشکل لیبرال فمینیستی به نام "حزب مترقی زنان" وجود داشت که علیرغم اینکه بر خواسته های اقتصادی زنان کارگر و دهقان و کلا خواسته های مطالبات زنان بیشتر پافشاری می کرد با این حال سیاست سازشکارانه ای را تبلیغ می کرد. این تشکل قانون گرا بود و علیه خشونت انقلابی و مبارزه انقلابی تبلیغ می کرد. حتی با این استدلال که اعتصاب کارگران به ضرر زنان و کودکان است با آن مخالفت می کرد. این تشکل قادر به بسیج نیرو چندانی نشد ولی رهبران آن همواره در مقابل احزاب چپ جبهه می گرفتند.

با گسترش صفوف زنان کارگر در صنایع، نقش زنان در مبارزات کارگری برجسته تر شد. کارگران طی اعتصابات توانستند تزار را وادار کنند که کار شبانه زنان و کودکان را بطور قانونی لغو کند. با وجود اینکه زنان همانند مردان در انقلاب ۱۹۰۵ و اعتصابات کارگری قبل و بعد از آن شرکت داشتند اما سوسیال دمکراسی روسیه پایه چندانی بین زنان نداشت. این ضعف تا زمان انقلاب اکتبر و حتی بعد از آن نیز باقی ماند. زنان کارگر تمایلی به عضویت در حزب یا سندیکاها کارگری نداشتند. برای مثال در سال ۱۹۰۷ فقط ۴/۴ درصد از اعضای سندیکای صنایع نساجی را کارگران زن تشکیل می دادند که بهیچوجه متناسب با تعداد گسترده زنان کارگر شاغل در این رشته نبود. در کنگره ششم حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷ از ۱۷۱ نماینده فقط ده تن یعنی حدود ۶ درصد نمایندگان، زن بودند. حتی پس از انقلاب یعنی در سال ۱۹۲۲، تعداد زنان عضو حزب به ۸ درصد رسید.

بلشویک‌ها تلاش می‌کردند زنان کارگر را از جلسات فمینیست‌های بورژوا دور کنند. آنان روی خوشی به تشکل مستقل زنان نشان نمی‌دادند. حتی با تلاشهای رفقای زنی چون کولنتای هم چندان همراهی نمی‌کردند. برای مثال زمانی که اولین تلاش کولنتای به بار نشست و توانست تعدادی از زنان کارگر را در پترزبورگ متشکل کند فعالین محلی حزب از دادن مکانی برای جلسات زنان دریغ کردند. وقتی که کولنتای و زنان کارگر به محل جلسه خود در یکی از کلوب‌های کارگری رسیدند بر سر در محل نوشته بود: "جلسه زنان ملغی شد و فردا هم جلسه فقط برای مردان است." به همین دلیل فعالیت کلوب زنانه کولنتای چندان پا نگرفت.

ولی علیرغم این مانع تراشی‌ها زنانی چون کولنتای به تلاشهای خود ادامه دادند و سرانجام این تلاشها منجر به کلوب مطالعاتی ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفره مختلطی شد که دو سوم شرکت‌کنندگان آن زن بودند. این کلوب هم بواسطه حاد شدن اختلافات سیاسی میان بلشویک‌ها و منشویکها عملاً از رونق افتاد. عده‌ای هم تحت عنوان اینکه زنان روشنفکر نباید در جلسات زنان کارگر حضور داشته باشند مانع از شرکت کولنتای در این جلسات شدند. طی سالهای انقلاب ۱۹۰۸ - ۱۹۰۵ زنان یک پنجم اعضای کلوب‌های کارگری (که شش هزار تن عضو داشت) را تشکیل می‌دادند. بیشتر این زنان باسواد و زیر ۲۵ سال بودند.

اولین کنگره زنان روس که در دسامبر ۱۹۰۸ تشکیل شد آئینه تمام‌نمای رابطه زنان فمینیست با زنان سوسیالیست بود. این کنگره توسط گروههای مختلف زنان برای اتحاد با یکدیگر تشکیل شده بود. شعار کنگره این بود: "جنبش زنان چه پرولتری چه بورژوایی، باید برای همه زنان باشد."

بلشویک‌ها در ابتدا مخالف شرکت در این کنگره بودند اما زمانی که با علاقه‌مندان کارگر به شرکت در این کنگره روبرو شدند به اجبار در این کنگره شرکت کردند. ریاست هیئت نمایندگی بلشویک‌ها در این کنگره بر عهده یک مرد بود. این امر خود نشانه ضعف و محدودیت آشکار این حزب در رابطه با موضوع زنان بود. هیئت نمایندگی تلاش داشت بر توهم زنان کارگر نسبت به فمینیست‌های بورژوا غلبه کند و همکاری میان آنها را به حداقل رساند. ضمن اینکه آماده بود که در اولین فرصت در صورتی کنگره با خواسته‌های آنان به توافق نرسد آنجا را ترک کنند. در مقابل منشویکها خواهان اتحاد وسیع و دمکراتیک میان زنان در کنگره بودند. که منطبق بر خط سیاسی شان مبنی بر اتحاد با بورژوازی لیبرال بود. قبل از کنگره حدود ۵۰ جلسه آمادگی در بین زنان کارگر تشکیل شد که حدود ۶۵۰ - ۵۰۰ نفر در آن شرکت کردند. با این وجود تعداد نمایندگان زن کارگر در کنگره بسیار محدود بود. از ۱۰۵۳ نماینده حاضر در این کنگره فقط ۴۵ نفر نماینده زنان کارگر بودند. سه قشر متفاوت از زنان در این کنگره حضور داشتند: عده‌ای از زنان طبقات حاکمه، عده محدودی از زنان کارگر و اکثریت زنان روشنفکر و تحصیلکرده وابسته به افشار مرفه جامعه، که تمایلی به اتحاد سیاسی با بلشویکها نداشتند.

جلسات کنگره شاهد مشاجرات سیاسی حاد بود. فمینیست‌های بورژوا بر حقوق فردی و مشترک زنان تاکید داشتند و خواهان اتحاد زنان صرفنظر از تعلقات حزبی و طبقاتی بودند. در مقابل بلشویک‌ها می‌گفتند زنان طبقات مختلف از حقوق متفاوتی برخوردارند و باید به اشکال مختلف برای حقوق جمعی خود مبارزه کنند و بر تشکل جداگانه زنان کارگر تاکید داشتند. در روز آخر کنگره نمایندگان بلشویک جلسه را ترک کردند. اما منشویکها در جلسه باقی ماندند. کولنتای که در آن دوره با منشویکها سمت‌گیری داشت اما موضعش در این کنگره با هردو جناح حزب

سوسیال دمکرات فرق داشت. گرچه نظرات تئوریک کولنتای سر مسئله زنان کیفیتا متفاوت از دیگر سوسیالیستهای آن دوره نبود اما وی تاکید داشت که باید بر سر مسئله زنان باید تضاد بین سوسیالیست ها و فمینیست ها را مشخص کرد. با شکست انقلاب ۱۹۰۵، عقبگردی در اوضاع سیاسی کشور صورت گرفت و فعالیت‌های سیاسی سرکوب یا بسیار محدود شدند. این وضعیت تا اعتلای مجدد جنبش کارگری در روسیه ادامه داشت. طی سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۰ پدیده جالبی در جنبش کارگری این کشور بروز یافت. در بسیاری از اعتصابات کارگری زنان کارگر مطالبات مشخص خود را طرح می کردند. حتی برخی از اعتصابات بزرگ در اعتراض به برخوردهای مردسالارانه و توهین آمیز سر کارگرها و یا کارکنان بخش اداری کارخانه ها نسبت به زنان کارگر آغاز شد. زنان میخواستند که احترام آنان نگه داشته شود، با آنان با ادب حرف زده شود و فحش به آنها داده نشود. این امر نشان از رشد آگاهی زنانه در بین زنان کارگر بود.

در سال ۱۹۱۳، اولین مراسم هشت مارس روز جهانی زن در روسیه علیرغم جو پلیسی برگزار شد و در آن هزار نفر شرکت کردند. قبل از این مراسم، روزنامه پراودا (ارگان بلشویکها) ستونی را به چاپ نامه زنان کارگر اختصاص داد. به پیشنهاد لنین به دلیل افزایش نامه های برای این ستون، نشریه جداگانه ای به نام "زنان کارگر" انتشار یافت. این نشریه مورد استقبال قرار گرفته و در سطح وسیعی پخش شد. و تا شروع جنگ جهانی اول هفت شماره از این نشریه انتشار یافت. سرمقاله شماره اول این نشریه که توسط پلیس توقیف شد به تفاوت میان بلشویک ها و بورژوا فمینیست ها اختصاص یافت.

جنگ امپریالیستی شکاف و آنتاگونیسم میان زنان سوسیالیست با فمینیستهای بورژوا را عمیقتر کرد. تمام گروه های فمینیست به واکن میهن پرستی تزاریسم پریدند و مدافع جنگ شدند. جنگ تاثیرات تعیین کننده ای بر زندگی زنان کارگر داشت. از یکسو به دلیل شرکت مردان در جنگ تعداد زنان کارگر روفزونی گذاشت. و از سوی دیگر جنبش کارگری که طی اولین ماههای جنگ سرکوب شده بود توسط زنان کارگر دوباره قد برافراشت. روحیه انقلابی در میان زنان کارگروسیعاً شیوع یافت. این زنان کارگر بودند که "شورش های نان" را در سن پترزبورگ و مسکو آغاز کردند. در ژانویه ۱۹۱۷ در یک گزارش پلیس مخفی آمده بود که زنان از بسیاری از مردان به انقلاب نزدیکترند. آنان انبار باروتی هستند که با یک جرعه منفجر می شوند. و چنین نیز شد.

حتی وقتی زنان کارگر سن پترزبورگ در ۱۹۱۷ در تدارک برگزاری مراسم هشت مارس روز جهانی زن بودند رهبران محلی بلشویک در ابتدا از آنان خواستند که زیاد شلوغ نکنند. زنان کارگر کمیته های دفاع ایجاد کردند و اعتصاب براه انداختند، اعتصابات که سریعاً پایه گرفت و حزب بلشویک هم با آنها همراه شد. ۲۰۰ هزار کارگر ابزارهای کار را بر زمین نهادند و بدینسان انقلاب فوریه ۱۹۱۷ آغاز شد که به واسطه اش تزاریسم سرنگون شد. در پی این انقلاب حداقل دستمزد برای کارگران تعیین شد: ۴ روبل برای زنان، ۵ روبل برای مردان. قبل از آن زنان نصف مردان دستمزد دریافت می کردند.

زنان در انقلاب فوریه نقش پیشرویی ایفا کردند اما این نقش چندان ادامه نیافت. لنین در آوریل ۱۹۱۷ تاکید ویژه ای بر فعالیت سیاسی در بین زنان کرد و گفت: "زنان اگر در زندگی سیاسی ..... شرکت نکنند، نمی توان از دمکراسی کامل و پایدار حرفی زد تا چه رسد به سوسیالیسم." (۷) به پیشنهاد لنین دفتر زنان حزب تشکیل شد و

نشریه "زنان کارگر" مجددا انتشار یافت. تیراژ این نشریه به ۴۰ تا ۵۰ هزار رسید. این نشریه عمدتاً به افشای جنگ، افشای کار کودکان، خواست هشت ساعت کار و مسائل مربوط به جنبش زنان در روسیه و خارج از آن می پرداخت. حزب کلوب های زیادی ایجاد کرد که هدف اصلی اش فعال کردن زنان کارگر غیر حزبی بود.

### دستاوردهای اکتبر و جهش فکری لنین

با پیروزی انقلاب اکتبر تمامی علائم و نشانه هایی که مهر نابرابری زن و مرد بر خود داشت، رسماً و قانوناً از میان برداشته شد.

۶ هفته پس از پیروزی قیام مسلحانه اکتبر، ازدواج مدنی جایگزین ازدواج مذهبی در کلیسا شد. در ۱۹ دسامبر همان سال حق طلاق به رسمیت شناخته شد. پروسه آن بسیار ساده شد، بطوری که در صورت توافق دو طرف طلاق همان لحظه صورت می گرفت و در صورت مخالفت یکی از طرفین، دادگاه کوتاهی تشکیل می شد که در آن هیچ شاهد و دلیل و مدرکی لازم نبود. در نتیجه روسیه شوروی تنها کشوری در جهان بود که در آن آزادی طلاق متحقق شد. اختیارات قانونی مردان بر زن و فرزند لغو شد. انتخاب نام خانوادگی مشترک به توافق طرفین واگذار شد. حق ارث از میان برداشته شد. زایمان زنان در بیمارستان ها مجانی شد. جهت آزادی زنان، داشتن فرزند کمتر تبلیغ می شد و بر همین مبنا در نوامبر ۱۹۲۰ سقط جنین نیز قانونی شد. و بدین طریق اتحاد شوروی اولین کشور اروپایی بود که سقط جنین را قانونی کرد.

بلشویک ها و بطور مشخص لنین می دانستند که برابری قانونی به معنای برابری واقعی نیست و بدون تغییر پایه های اقتصادی خانواده سنتی، برابری زن و مرد ممکن نیست. لنین با صراحت تاکید کرد که: "علیرغم تمامی قوانینی که زن را آزاد می کند، زن کماکان برده کار خانگی است. حرکت بسوی آزادی واقعی زن، زمانی آغاز می شود که یک مبارزه همه جانبه به رهبری پرولتاریای در قدرت، علیه کارخانگی صورت گیرد و پروسه تبدیل تمام و کمال کار خانگی به اقتصاد سوسیالیستی در سطح وسیع نیز آغاز شده باشد." (۸) کولنتای نیز جدایی آشپزخانه از ازدواج را رفرمی هم تراز با جدایی کلیسا از دولت دانست. همه اینها نشانه جهت گیری های انقلابی حزب بلشویک در رابطه با رهایی زنان بود. گرچه هنوز درک روشنی از اقتصاد سوسیالیستی در میان بلشویک ها وجود نداشت و مهمتر از آن گرایش عمومی آنان این بود که صرفاً با شاغل شدن هرچه بیشتر زنان، ستم بر آنان از بین خواهد رفت. در آن دوره بلشویک ها برای محدود کردن کار خانگی به سازمان دادن مهد کودک، رستورانهای عمومی و لباسشویی های عمومی و محلی برای وصله پینه کردنهای عمومی پرداختند. طی سالهای ۲۰ - ۱۹۱۹ نود درصد جمعیت پتروگراد در رستورانهای عمومی غذا می خوردند. این رقم در مسکو به ۶۰ درصد می رسید. طی سال ۱۹۲۰ تقریباً ۱۲ میلیون شهر نشین به شکلی از رستورانهای عمومی استفاده می کردند. برای کم کردن بار زنان در زمینه مراقبت از کودک بر وظایف دولت در قبال کودکان تاکید شد. و حتی اعلان شد که "مسئله کودکان، مسئله دولت است." (به جوانب متناقض و نادرست این بحث در انتهای مقاله پرداخته خواهد شد.)

حزب و دولت پرولتری نه تنها قوانینی را به نفع زنان به تصویب رساند بلکه با بسیج زنان، کارزار های توده ای گسترده ای برای تحقق اهداف فوق سازمان داد. طبق رهنمود لنین "رهایی زنان کارگر، مسئله خود زنان کارگر است." (۹) بدین منظور اولین کنفرانس زنان بلشویک در ۱۹ نوامبر ۱۹۱۷ فراخوانده شد که هشتاد هزار زن را

نماینده می کرد. یکسال بعد اولین کنفرانس زنان کارگر با حضور ۱۱۴۷ نماینده زنان کارگر و دهقان از نواحی مختلف برگزار شد. در این کنفرانس طرح هایی برای رهایی زنان از قید و بند کار خانگی، تبلیغ زندگی کمونی و مبارزه برای از بین بردن فحشا به تصویب رسید. تزه های اصلی این کنفرانس توسط انیسا آرماند و الکساندرا کولنتای (که در دوره جنگ امپریالیستی به بلشویک ها پیوست) تدوین شد. لنین قاطعانه تاکید کرد: "تجربه تمام جنبش های آزادیبخش نشان داد که پیروزی انقلاب به میزان شرکت زنان در آن بستگی دارد." در هشتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۹ کولنتای تاکید کرد که ستم بر زنان موجب می شود که زنان نتوانند در زندگی سیاسی شرکت کنند و "باید با شرایطی که موجب ستم بر زن می شود مبارزه کنیم تا بتوانیم زن را از قید مادریت و کارخانگی آزاد کنیم." (۱۰)

در سپتامبر ۱۹۱۹ بخشی از دبیر خانه کمیته مرکزی حزب، کمیته ای به نام "ژنوتدل" سازمان داد. مسئولیت این کمیته با انیسا آرماند بود. "ژنوتدل" رهبری کلیه فعالیت ها در رابطه با زنان را در سراسر شوروی بر عهده گرفت. تیراژ مجله ماهانه این نهاد به نام "زنان کمونیست" به سی هزار رسیده بود. یکی از اهداف "ژنوتدل" بسیج زنان برای عضویت در حزب و رفع کمبودهای حزب در این زمینه بود. تا آن زمان کل تعداد زنان حزب به ۴۵۲۹۷ (حدود ۷/۴ درصد کل اعضای حزب) رسیده بود. "ژنوتدل" واحد محلی کنفرانس نمایندگان زنان کارگر و دهقان را در نواحی مختلف سازمان داد. در اواخر ۱۹۲۳ تعداد کل نمایندگان به ۵۸۰۰۰ نفر رسید که چند میلیون زن را نمایندگی می کردند. دوره نمایندگی ۲ تا ۳ ماه بود. "ژنوتدل" زنان را در سطح وسیع در گیر اداره امور جامعه و دولت کرد. این نمایندگان درگیر ایجاد موسسات کمونی از قبیل نهار خوریهای عمومی، مراقبت از کودکان و مهد کودک شدند. برخی نمایندگان در دادگاههای خلق نقش قاضی را نیز بر عهده داشتند. یکی از مهمترین وظیفه "ژنوتدل" سواد آموزی توده های زن بود. "ژنوتدل" همچنین کارزارهایی برای بسیج زنان در حمایت از جنگ داخلی سازمان داد: خدمات پزشکی و تامین ارتباطات ارتش سرخ و یاری رساندن به کودکان بی سرپرست و خانواده های سربازان. بررسی فعالیت های "ژنوتدل" محتاج مقاله جداگانه ای است.

تجربه زنان بلشویک در بسیج زنان مناطق عقب مانده چون مناطق مسلمان نشین آسیایی در خور توجه است. بلشویک ها با وجود داشتن قدرت سیاسی مجبور بودند تا مدتها به شکل مخفی در میان زنان این مناطق فعالیت آگاهگرانه انجام دهند و آنها را نسبت به ماهیت ضد زن رسوم پدرسالارانه و سنن مذهبی آگاه کنند. تا زنان محروم این مناطق خود داوطلبانه و به شکل توده ای این مناسبات ارتجاعی را بزیر کشند. برای مثال حجاب و روبنده از سر بردارند و آنها را در آتش بسوزانند.

کلیه دستاوردهای انقلابی فوق محصول تلاش آگاهانه و فعالیت شبانه روزی هزاران زن کمونیست بود. زنانی چون انیسا آرماند که سرانجام به علت شدت کار از پای افتاد و در اکتبر ۱۹۲۰ به مرض وبا درگذشت. درک عمیقتر کمونیستها از مسئله زن محصول چنین تلاشهایی ارزنده ای بود. درک تئوریک پرولتاریای در قدرت زمانی ارتقا یافت که بطور عملی با آن روبرو شد. زمانی که پرولتاریا در حال دست و پنجه نرم کردن برای جایگزینی مناسبات نوین با مناسبات کهنه است شناخت از ماهیت این مناسبات، بطور مشخص شناخت از ستم بر زن و مکانیسم های این ستم همه جانبه تر می شود. این مسئله در مصاحبه تاریخی لنین با کلارازتکین در مورد



مسئله زنان در پائیز سال ۱۹۲۰ منعکس است. (۱۱) سخنان لنین بیان شناخت عمیقتر او از این مسئله و مهمتر از آن نشانه گسست او از درک‌هایی است که تا آنزمان در جنبش کمونیستی رایج بود. این مصاحبه نشان می‌دهد که چگونه برای نخستین بار در تاریخ، طبقه کارگر حل مسئله زنان را بطور عملی در دست گرفته و آنرا از چارچوبه انقلاب‌های بورژوازی خارج می‌کند. برای نخستین بار، حل یکی از مهمترین تضادهای جامعه بشری به دیکتاتوری پرولتاریا گره می‌خورد. دغدغه‌های لنین در این مصاحبه در نقد آنچه که خود "پیش‌دآوری‌های ادبیات فمینیستی" می‌نامد ذره‌ای امتیاز دادن به مردسالاری نیست بلکه نشانه تلاش او برای در دست گرفتن مسئله زنان توسط پرولتاریا و خارج کردن آن از دست بورژوازی است. شاهد این مدعا بحث‌های عمیقی است که لنین در رابطه با نقش کارخانگی در برده‌نگهداشتن زنان جلو می‌گذارد. تاکید لنین بر کارخانگی در برده‌نگهداشتن زنان و اینکه چگونه زنان بار بی‌معنا ترین، طاقت فرساترین و حوصله سر برترین زحمات در آشپزخانه و امور خانوادگی را بدوش می‌کشند، قابل توجه است. مهمتر از آن لنین نقش مردانی را که براحتی همچون آقا و ارباب شاهد این صحنه‌ها هستند زیر سؤال می‌کشد. لنین "امتیاز و مقام شوهر"، "حقوق باستانی شوهر"، "وابستگی تام به شوهر" و "سلطه مردان" را به مصاف می‌طلبد و مبارزه با بینش "برده - صاحب" را هم در حزب و هم در میان مردم جزو وظایف سیاسی حزب می‌داند. لنین در این مصاحبه برای نخستین بار در توصیف بسیاری از کمونیست‌ها می‌گوید باید "نقاط حساس طرز فکر آنان درباره زنان را خراش داد. تا یک عامی ظاهر شود." (۱۲) این امر نشان پیشرفتی کیفی و مهم در نقد نفوذ دیدگاه‌های مردسالارانه در میان کمونیست‌هاست. نفرت لنین از هرگونه امتیازات مردانه و هرگونه ستم و تبعیض (حتی زمانی که بر زنان طبقات دارا روا می‌شود) و ضرورت اتخاذ روش‌های انقلابی برای حل این مسئله، انعکاس گسست جدی از بینش و روش غالب برانترناسیونال دوم نسبت به مسئله زنان بود. لنین این پرسش‌گزنده را طرح می‌کند که چرا تعداد زنان در حزب و اتحادیه‌های کارگری کم هستند. لنین در رابطه با سازمان‌یابی زنان، تفکر دگماتیستی را نقد می‌کند که ضرورت ایجاد گروه‌های ویژه برای کار در میان زنان را رد کرده و تنها به یک شکل سازمانی (اتحادیه کارگری) قناعت می‌کردند. در همین رابطه او فراخوان مطالعه و تحقیق در زمینه چگونگی سازمان‌یابی زنان را می‌دهد.

اگر چه در تفکر لنین عناصری از خط قبلی حزب بلشویک نسبت به مسئله زنان (مشخصاً تاکید بیش از اندازه بر مسئله زنان کارگر) موجود است، اما کفایت مصاحبه لنین با کلارازتکین را با خط حزب بلشویک در دوران قبل از انقلاب ۱۹۱۷ مقایسه کرد تا تفاوتها آشکار شود. گرچه لنین فرصت تعمیق این مباحث را در عرصه نظری نیافت تا این گسست را همه جانبه تر بیان کند اما روشن است که وی به بینش دیالکتیکی تری نسبت به مسئله زنان دست یافته است. هم او بود برای نخستین بار بر زوایای تاریک بینش و عملکرد مردسالارانه مردان کمونیست نور افکند.

متأسفانه این پیشرفت تاریخی لنین در زمینه مسئله زن نه تنها در حزب بلشویک و کلا جنبش کمونیستی (بویژه تا دهه شصت میلادی) چندان پیگیری نشد. بلکه هنوز توسط بسیاری از نیروهایی که خود را منتسب به چپ و کمونیست می‌دانند، نیز این پیشرفت را برسمیت نشناخته‌اند. کمتر حزب یا گروه چپی موجود است که حاضر باشد که آن خراشی را که لنین از آن نام برد بر تفکر، خط و عملکرد خود نسبت به مسئله زنان وارد کند. کمتر جریان چپ‌ای است که با شنیدن عبارات "امتیازات مردانه" و "تشکل ویژه زنان" روترش نکند و آنرا بیان تفرقه در

صفوف طبقه کارگرنندان. امروزه، به رسمیت شناختن دستاوردهای انقلاب اکتبر بدون به رسمیت شناختن دیدگاههای پیشرفته تر لنین نسبت به مسئله زنان، بی فایده است.

## پیچیدگی ها و محدودیتهای عینی!

بلشویک ها تصور می کردند که قادرند پایه های مادی ستم بر زن را سریعاً از بین ببرند. این درک انعکاسی از دیدگاه عمومی شان در زمینه پیش رفت سریع انقلاب پرولتری در سطح جهان و گذار سریع به جامعه کمونیستی بود. (۱۳) اما واقعیت بسیار زمخت تر و پیچیده تر از آن چیزی بود که آنان تصور می کردند. بویژه در زمینه حل مسئله زنان مشکلات، محدودیتهای و تناقضات زیادی در مقابل تحولات انقلابی قد علم کرد.

بلشویک ها در مهمترین پراتیک انقلابی دوران اولیه قدرت گیری، یعنی پیشبرد جنگ داخلی نتوانستند بر تقسیم کار سنتی میان زن و مرد در برخورد به مسئله نظامی غلبه کنند. تقسیم کاری که مبارزه نظامی را وظیفه مردان و فعالیتهای پشت جبهه ای را وظیفه زنان می دانست. بی تردید بدون حمایت و شرکت فعالانه زنان در زمینه های مختلف، جنگ داخلی به پیروزی دست نمی یافت. بلشویک ها تلاشهایی برای شرکت زنان در مبارزه نظامی صورت دادند. اما تعداد کل زنانی که در جنگ داخلی جنگیدند نسبتاً محدود بود. طبق آمار سال ۱۹۲۰، تعداد زنان در ارتش ۷۳۸۵۸ نفر بود که از میان آنان ۱۸۵۴ نفر در جنگ کشته و زخمی شدند. رقمی که قابل قیاس با مجموع کل کشته و زخمی های ارتش سرخ نبود.

گرچه اقلیت کوچکی از گروههای زنان تفنگچی سازمان داده شدند که حفاظت از قطارهای زرهی را بر عهده داشتند. همچنین یخشی از وظایف انتظامات شهری نیز بر عهده زنان بود و در مواقعی که شهر توسط نیروهای ضد انقلاب اشغال می شد آنان نیز به نبرد مسلحانه روی می آوردند. بخش کوچکی از زنان نیز در دستجات پارتیزانی ارتش سرخ سازماندهی شدند. اما در مجموع کار عمده زنان در رابطه مستقیم با جنگ، محدود به ارائه خدمات پزشکی، پیشبرد تبلیغات سیاسی و کسب اطلاعات از دشمن بود. دلایل اینکه چرا جنگ داخلی از این تقسیم کار سنتی رنج می برد محتاج بررسی جداگانه ای است. امری که بی ارتباط به چگونگی تکامل جنگ در ابتدای قرن بیستم و استراتژی های و تاکتیک های نظامی و تکنیک های جنگی نبوده است. در هر صورت این امر، بطور خودبخودی تقسیم کار سنتی در جامعه یعنی نگهداری از فرزند و پخت و پز توسط زنان را تقویت می کرد.

از اواخر سال ۱۹۱۸ تا اواخر سال ۱۹۲۰، نه میلیون روسی در اثر جنگ داخلی، گرسنگی، سرما و اپیدمی مردند. تولید کشاورزی به نصف سالهای قبل از جنگ و تولید صنعتی به یک پنجم سطح ۱۹۱۴ رسید، در نتیجه بیکاری ابعاد وحشتناکی به خود گرفت. تحت فشارهای ناشی از چنین وضعیتی آرزوهای زنان برای رهایی که در فرمانهای دولت انقلابی و فعالیتهای "ژنوتدل" فشرده میشد، مدام کمرنگتر شد. مسئله تنازع بقا به معضل اصلی جامعه بدل شد. در دوران کمونیسم جنگی یکی از طرحها دستیابی زنان به اشتغال کامل بود. در آن دوره اشتغال زنان در دستور کار همه نهادهای دولتی و اتحادیه های کارگری قرار گرفت. بلافاصله بعد از اکتبر تمامی کمیته ها و اتحادیه های کارگری به درخواست زنان برای کار بطور مساوی برخورد می کردند. اما در همین دوران وقتی بیکاری ابعاد وسیعی به خود گرفت بطور خودبخودی بسیاری از کارخانجات و بنگاهها زنان را اخراج می کردند و مردان را به جای آنان استخدام می کردند. بسیاری فکر می کردند تنها ملاک موثر علیه بیکاری احیای قدرت تولیدی کشور به هر قیمتی است.

پس از پایان جنگ داخلی بلشویک ها در زمینه اقتصادی مجبور به عقب نشینی از سیاست کمونیسم جنگی شدند و لنین سیاست اقتصادی نوین موسوم به نپ را فرموله کرد. از نظر لنین این یک عقب نشینی اجباری برای احیای اقتصاد کشور بود. روشن بود که دیگر سیاست کمونیسم جنگی نمیتوانست ادامه یابد. به دلیل خاتمه جنگ دیگر سیاست کمونیسم جنگی نمی توانست ادامه یابد و جنبش انقلابی توده ای نیز نمیتوانست بطور دائمی در اوج باقی بماند. اما سیاست اقتصادی نوین عوارض منفی خود را به همراه داشت که بیشترین ضررهای آن نصیب زنان شد. تاریخ یک بار دیگر نشان داد چگونه رشد مناسبات سرمایه دارانه بطور ناگزیر، نابرابری بین زن و مرد را تقویت می کند. طی دوران نپ بیکاری رشد بیشتری یافت. از رقم ۱۷۵ هزار نفر در ژانویه ۱۹۲۲ به رقم یک میلیون دویست چهل هزار نفر در ژانویه ۱۹۲۵ رسید. زنان به خاطر مهارت کمتر در کار بیشتر در معرض بیکاری قرار گرفتند. "ژنوتدل" که در مقابل محدود کردن حقوق زنان مقاومت می کرد اصرار کرد که حداقل در جاهایی که زنان با مردان از مهارت یکسانی برخوردارند، زنان در اولویت اخراج قرار نگیرند. اما پافشاری بر این قبیل سیاست ها چندان امکان پذیر نبود. در اوایل ۱۹۲۴ "ژنوتدل" حتی مجبور شد که احیای کار شبانه زنان را بپذیرد تا شاید بهانه برای اخراج زنان کمتر شود. اصل دستمزد برابری زن و مرد نیز به خاطر سودآور نبودنش در افکار عمومی زیر سؤال رفته بود. چرا که کارفرماها مجبور بودند هزینه های فوق العاده ای بابت حمایت از استخدام زنان بپردازند. موسسات دولتی نیز اصل دستمزد برابر را به اجرا نمی گذاشتند. وضعیت سخت اقتصادی، بطور خاص بیکاری ضربه جدی به تلاشهای بلشویک ها جهت رهایی زنان وارد کرد. بیکاری زنان، وابستگی اقتصادی آنان را به مردان افزایش داد در نتیجه روندهای منفی در رابطه با حقوق زنان تقویت شد. حتی موسسات کمونی مانند آشپزخانه های عمومی و غیره برچیده شدند. در نوامبر ۱۹۲۵ تعداد شامی که در مسکو، لنینگراد و نواحی سرو می شد به ۱۳۷۰۰۰ عدد رسید. و فقط ۳ درصد کودکان شامل مراقبتهای عمومی بودند و نگهداری کودکان مانند گذشته بردوش زنان افتاد.

امید های بلشویک ها در رابطه با رهایی سریع زنان با صخره سخت دیگری هم برخورد کرد. اقتصاد عقب مانده روسیه بویژه در زمینه کشاورزی مشکل مضاعفی پدید آورد. هشتاد درصد جمعیت روسیه از دهقانان تشکیل می شدند که اسیر روابط فئودالی و نیمه فئودالی بودند. کشاورزی روسیه اساسا بر پایه اقتصاد خانواده پدرسالار قرار داشت. انقلاب اکتبر با تقسیم زمین ضربه سختی به اقتدار فئودالی مالکان ارضی زد، اما خانواده پدرسالار با جان سختی به حیات خود ادامه می داد. امورات مزارع بدون تکیه بر نیروی کار خانواده نمی چرخید. حتی در مناطق عقب مانده تر اشکالی از خانواده گسترده مبنای تولید بود. این امر خود محدودیت بزرگی نه تنها در رابطه با رهایی اکثریت زنان روسیه ببار می آورد بلکه به مسئله تعیین کننده در رابطه با چگونگی ساختن جامعه نوین بدل شد. تا زمانی که اکثریت زنان جامعه در قید و بند های خانواده پدرسالار قرار داشته باشند، آزادی زن میسر نیست. روشن است که به دلیل وجود دریای عقب ماندگی در روسیه، اقدامات اولیه و رهاییبخش بلشویک ها در مورد زنان کمتر شامل حال زنان دهقان شد. گرچه انقلاب ارضی ضربه ای اساسی به مجموعه مناسبات فئودالی بود و زنان دهقان نیز از آن نفع بردند، اما از بین بردن اقتدار دهقان (موژیک) پدرسالار نیاز به تغییر اساسی شرایط اقتصادی و مبارزه مشخص با اقتدار مردسالارانه در روستا (و شهر) داشت.

تجربه اکتبر نشان داد که غلبه بر تضادهایی که مهر هزاران ساله تاریخ بر خود دارند، آسان نیست. حل تضاد میان زن و مرد همچون حل تضاد میان کار فکری و یدی، تضاد میان کارگر و دهقان و شهر و روستا یک شبه صورت نمی گیرد. البته بلشویک ها در مقابل این واقعیات سرسخت و زمخت سر فرود نیاوردند و حداکثر تلاش خود را برای تغییر جهان به کار بردند. آنان در هر مقطع به دنبال راهکارهای معینی بودند که به هدف نهایی انقلاب نزدیکتر شوند. اما این راهکارها نیز مهر محدودیت تاریخی معینی - به نام بی تجربگی - را بر خود داشتند. شوروی اولین تجربه طبقه کارگر در برپایی جامعه سوسیالیستی بود و این امر خود محدودیت بزرگی بود. برای مثال در زمینه پیشبرد انقلاب ارضی این محدودیت نمایان است. برای نخستین بار در تاریخ طبقه کارگر با چنین مسئله ای در ابعاد وسیع روبرو شد و برای نخستین بار پرولتاریا به عنوان طبقه ای در قدرت، می بایست وظایف بجا مانده از انقلابات بورژوا دمکراتیک را خود راسا در دست گیرد. درست است که سیاست رسمی بلشویک ها قبل از انقلاب ملی کردن زمین بود و اما پس از انقلاب برای حفظ اتحاد با دهقانان مجبور به تقسیم زمین شدند. مرگ و زندگی انقلاب به این اتحاد وابسته بود. بلشویک ها زمین را بر مبنای خانوار بین دهقانان تقسیم کردند. در صورتی که تجارب بعدی پرولتاریا نشان داد با تقسیم سرانه زمین بیشتر می توان اقتدار پدرسالاری را زیر ضرب برد و به شکل رادیکالتری در جهت رهایی زنان گام برداشت. بعدها کمونیستها در انقلاب چین، با تکیه بر تجربه شوروی سیاست تقسیم سرانه زمین (بین مرد و زن دهقان) را پیش بردند و اینگونه پایه های فئودالیسم (و خانواده فئودالی) در چین را که بسیار قوی تر از روسیه بود، زیر ضرب بردند.

تجربه سالهای آغازین انقلاب، پیچیدگی حل مسئله زنان را از زوایای گوناگون به رخ بلشویک ها کشاند. اعلان برابری حقوقی بین زن و مرد گام مهمی برای رهایی زنان محسوب می شد اما این برابری حقوقی معضل نابرابری واقعی که بین زن و مرد وجود داشت را حل نکرد. همواره سلطه گر از قدرت و امتیازات عینی بیشتری برخوردار است و دست و بالمش برای استفاده از "حقوق برابر" بیشتر باز است. در جامعه ای که زنان هنوز بطور واقعی از موقعیت فرودستی رها نشده اند، برابری حقوقی می تواند نابرابری موجود را تقویت کند. به قول مارکس در جامعه سوسیالیستی "حق برابر هنوز در اصل "حق بورژوازی" است." و "در مضمون خود، مانند همه حقوق دیگر، حق به نابرابری است." (۱۴)

این حقوق برابر در رابطه با تضاد بین زن و مرد در سالهای آغازین انقلاب اکتبر به شکل برجسته و حادی به شکل "حق نابرابر واقعی" بروز یافت. این مسئله به شکل فشرده ای خود را در رابطه با مسئله آزادی طلاق نشان داد. این مردان بودند که به حداکثر از این حق سود جستند. آنان براحتی زنان را طلاق می دادند و با زنان دیگر ازدواج می کردند. یک نمونه آماری در یکی از نواحی نشان می داد که ۷۰ درصد جدایی ها یک طرفه از جانب مرد اعلان شده و تنها ۷ درصد جدایی ها با موافقت طرفین صورت گرفته است. در عمل مردان به موقعیتی دست یافتند که به شکلی نوین و قانونی چند همسری را به اجراء گذارند. آنان هر وقت "عشقشان" می کشید زن عوض میکردند و مسئولیت حمایت از فرزند را از دوش خود برمی داشتند. در روستاها، از آنجا که مردان دهقان نمیتوانستند کارگر مزدبگیر استخدام کنند، برخی اوقات در فصل بهار ازدواج میکردند تا برای درو محصول نیروی کار کمکی داشته باشند و بعد از برداشت محصول، او را طلاق میدادند تا در ماه های زمستان مجبور به سیر کردن شکم يك نان خور

اضافی نباشند.

بعلاوه اکثریت زنان از محل درآمد و استقلال اقتصادی برخوردار نبودند؛ بنابراین حتی قانونی که در مورد برابری زن و مرد در مورد دارائی های خانوادگی وضع شده بود در عمل فایده چندانی نداشت. شوهران اختیار تمام درآمدها را داشتند. آنها ارباب بودند و زنانشان بالاجبار بر سر دوراهی قرار می گرفتند: یا باید از شوهر اطاعت میکردند و یا بدون ذره ای امکانات مالی تنها می ماندند.

در مقطع زمانی مورد بحث، تعداد بیشماری از محاکم شوروی به شکایت زنانی رسیدگی میکرد که بمحض حامله شدن، شوهرانشان آنها را ترك کرده بودند. (۱۵)

تعویض مدام همسر توسط مردان آنقدر حاد شد که باعث ظهور يك جنبش ارتجاعی در بین زنان شد. آنان در مقابل بستن فاحشه خانه ها، خواست بازگشائی فاحشه خانه ها را طرح کردند؛ زیرا بنظرشان اینکار "امنیت" بیشتری برای آنها ببار می آورد. و مدام با ترك شوهران خود روبرو نمی شدند. انقلاب اکتبر صحنه آزمونی بود تا درک شود که بدون اقدامات حمایتی ویژه از زنان نمی توان علیه فرودستی آنان مبارزه کرد.

در سال ۱۹۲۲ حدود ۹ میلیون کودک بی سرپناه در روسیه بسر می بردند که بطور عمده محصول جنگ داخلی و بخشا طلاقهای بی رویه بودند. در عمل موقعیت اقتصادی اجتماعی زنان متزلزل شده بود. بر خلاف دوران کمونیسم جنگی که فحشا بسیار محدود شده بود، دوباره سر بلند کرد. در سال ۱۹۲۱ در پتروگراد و مسکو به ترتیب ۱۷ هزار و ۱۰ هزار فاحشه وجود داشت. این رقم در سال ۱۹۲۲ در پتروگراد به ۳۲ هزار تن رسید. از آوریل ۱۹۲۴ تا آوریل ۱۹۲۵ حدود ۲۲۲۸ گرداننده فاحشه خانه ها دستگیر شدند. در چنین اوضاعی در سال ۱۹۲۵ پس از یک بحث عمومی تغییراتی در قوانین و مقررات وضع شده در سال ۱۹۱۸ در رابطه با ازدواج و طلاق صورت گرفت. طبق مقررات جدید مردان پس از جدایی از خانواده به حمایت مالی از آن متعهد می شدند. همچنین می بایست پس از جدایی حق زن را از مایملکی که طی ازدواج فراهم شده بود پرداخته می شود. هدف از این مقررات ایجاد مانع برای ترك زنان و کودکان توسط مردان بود. این تصمیم گیری ها در عمل در خدمت حمایت و تقویت خانواده قرار داشت، یعنی همان نهادی که تاریخا بردگی زن با شکل گیری آن رقم خورده بود. این تجربه بیان کارکرد متناقض این نهاد در سوسیالیسم است و تأکیدی بر این مسئله که نمی توان به یک ضربت خانواده (و همزادش دولت) را از بین برد و پروسه تضعیف و نابودی آنها یک پروسه تاریخی جهانی است.

اما تصمیمات و مقررات جدید تغییر کیفی در موقعیت زنان صورت نداد. کماکان سیاست اقتصادی نوین موسوم به نپ (سرمایه داری دولتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا) در سطح شهرها و اقتصاد پراکنده و کوچک و فقیر در سطح روستاها مانعی برای تحکیم آزادی زنان بود. بسیاری از زنان کماکان ترجیح می دادند که بسازند و بسوزند ولی طلاق نگیرند. برای مثال می گفتند: "چه فایده که دارایی محدود فی مابین را تقسیم کنیم. زن که بچه هایش را رها نمی کند. در نتیجه هیچ خطری متوجه شوهر نیست. شوهر می رود زن دیگری پیدا می کند ولی زندگی برای زن سخت تر و فقیرانه تر خواهد شد." (۱۶) بواقع آزادی زن به جهش اقتصادی اجتماعی جامعه به سمت سوسیالیسم گره خورده بود. اما سؤال این بود که در این جهش مسئله زنان چه جایگاهی داشت و چگونه و به چه طریقی و تا چه حدی منافع آنان در نظر گرفته می شد. این موضوع در بررسی دوران استالین روشن خواهد شد. اما قبل از

ورود به بخش بعدی لازمست به برخی محدودیتهای تاریخی دیگر بلشویک ها در دوران آغازین انقلاب اکتبر نیز اشاره کرد.

## برخی محدودیتهای تاریخی

بلشویکها - بطور مشخص لنین - تحت تاثیر الگوی ژاکوبنها در انقلاب بورژوایی فرانسه بودند. آنان مانند ژاکوبین ها سعی داشتند با صدور فرمانهای انقلابی و قاطع مقاومت ستمگران را در هم شکنند و موقعیت ستمدیدگان را تقویت کنند. همانگونه که در ابتدای مقاله گفته شد این روش در رابطه با اعلان برابری حقوقی بین زن و مرد به شکل رادیکالی صورت گرفت. اما تجربه نشان داد که ممکنست بتوان مناسبات کهنه را سریعا در هم شکست اما جایگزین کردن مناسبات نوین - بطور مشخص مناسبات سوسیالیستی - به آسانی امکان پذیر نیست. این امر قبل از هر چیز بیان تفاوت بنیادین میان انقلاب پرولتری با انقلاب بورژوایی است. قبل از اینکه از طریق انقلابات بورژوایی، بورژوازی به قدرت برسد، مناسبات تولیدی سرمایه داری در دل جامعه فئودالی نضج گرفته و به میزان تعیین کننده ای تکامل یافته بود. قدرت یابی بورژوازی به معنای کنار زدن پوسته فئودالی و تکیه بر هسته مناسبات تولیدی سرمایه داری بود که از مدتها قبل تکامل خود را آغاز کرده بود. درست است که کسب قدرت سیاسی توسط بورژوازی موجب جهشی کیفی در رشد مناسبات تولیدی سرمایه داری می شد و تاریحا نیز شد، اما بورژوازی هنگام قدرت یابی مشکل چندان با پایه اقتصادی خود نداشت. این مسئله در رابطه با انقلاب های پرولتری به کلی متفاوت است. طبقه کارگر زمانی که به قدرت دست می یابد باید مناسبات اقتصادی اجتماعی سوسیالیستی را پایه ریزی کند. در نظام سرمایه داری پایه های مادی گذر به سوسیالیسم فراهم می شود، اما این پایه مادی که بطور عمده خود را به صورت ظهور یک طبقه انقلابی نشان می دهد که بهیچوجه به معنای ظهور مناسبات تولیدی سوسیالیستی در جامعه سرمایه داری نیست. این امر فقط پس از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر امکان پذیر است. بی تردید فرمانها و قوانین انقلابی بلشویک ها راه را برای اینکار هموار کردند اما معضل اصلی، حرکت در مسیری بود که از قبل ترسیم نشده بود. مشکل فقط این نبود که آنان تصور می کردند که سریعا به سوسیالیسم (و گاه کمونیسم) دست می یابند. بلکه مشکل این بود که به جز خطوط عام و کلی که مارکس فرموله کرده بود، چندان به قوانین وظیفه ای که تاریخ در دستور کارشان نهاده بود، آگاه نبودند. بلشویک ها ناگزیر بودند در حین ساختن قوانین پدیده ای را که می خواستند بسازند، کشف و تدوین کنند. قوانین ساختمان سوسیالیسم به ویژه در زمینه اقتصادی هنوز ناشناخته بود زیرا تا قبل از آن ساخته نشده بود. این امر کاملا منطبق بر قوانین ماتریالیسم تاریخی و چگونگی پیشرفت شناخت بشر بوده و هست. از این زاویه گذر از پروسه آزمون و خطا اجتناب ناپذیر بود. اما پاره ای درکهای ابتدایی، محدود و نادرست بر دشواری های گذر از این پروسه می افزود. بسیاری سوسیالیسم را ملی کردن قلمداد می کردند. حتی لنین نیز سوسیالیسم را مترادف جمع الکتریفیکاسیون و شوراها دانست. مناسبات سوسیالیستی در حیطه عملی و نظری به مکانیزاسیون و صنعتی شدن سریع تقلیل داده شد و حتی پیش شرط کلکتیویزاسیون قرار گرفت. (۱۷) این درکها و مباحثات حول آن، نه تنها بر جهتگیریهای عمومی جامعه اثر می گذاشت بلکه در رابطه با مسئله زنان و بطور مشخص نهاد خانواده نیز اثر مستقیم داشت. (به جنبه های گوناگون تاثیر این درکها بر موقعیت زن در جامعه شوروی در دوران استالین در ادامه بیشتر پرداخته می شود).

یکی از جدلهای مهمی که در دهه بیست میلادی در شوروی در مورد فرزندان جریان داشت انعکاسی از دیدگاههای عمومی و رایج در میان رهبران بلشویک نسبت به سوسیالیسم نیز بود. یکی از مباحث آندوره در رابطه با رهایی زنان، تعیین رابطه مادر، فرزند و دولت بود. زیرا که یکی از پایه های عینی تولید و بازتولید موقعیت فرودستی زن، مسئولیت دائمی نگهداری و مراقبت از فرزندان است. برخی از بلشویک ها در ابتدا بطور نتراشیده و نخراشیده تصویری کردند راه حل این مسئله ملی کردن کودکان است و باید مادران را مجبور کرد که فرزندان را به دولت شوروی بدهند.

لوناچارسکی (کمیسر فرهنگ دولت شوروی) اظهار داشت که: "شک نیست که عباراتی مانند والدین من و فرزندان ما بتدریج منسوخ خواهد شد و جایش را عباراتی نظیر افراد مسن، افراد بالغ، بچه ها و کودکان خواهد گرفت". اظهارات "لوناچارسکی" (۱۸) در حمایت از این تز بود که بچه ها دیگر "مایملک والدینشان" نبوده بلکه به "مایملک دولت" تبدیل خواهند شد. این ایده به شکلی خفیف تر در فرمولبندی کولنتای مبنی بر اینکه "مسئله کودکان، مسئله دولت است." نیز بیان شد. کولنتای برای تاکید بر وظایف دولت در قبال کودکان، عملاً نقش زنان را زیر سؤال کشید. او گفت: "تعهد اجتماعی مادر بودن در درجه اول تولید بچه های سالم و شاداب است... تعهد بعدی مادر... شیر دادن بچه هاست. فقط بعد از انجام این کار است که زن... حق دارد بگوید تعهد اجتماعی خود در قبال فرزند را به انجام رسانده است." (۱۹)

از غیر عملی بودن این سیاست - یعنی جدا کردن جبری مادران از فرزندان - که بگذریم این برنامه بیان نگاهی عمیقاً نادرست به مسئله زنان است. طبق چنین دیدگاهی زنان فقط شایسته بچه زاییدن و شیر دادن هستند. و مادران پس از آن هیچ ادعایی در پرورش فرزند خود نمی توانند داشته باشند و این وظیفه، قلمرو متخصصان تعلیم و تربیت محسوب میشود. کروپسکایا همسر لنین به مخالفت با چنین تئوریهایی برخاست. او با این تئوریهها که "فرزندان مایملک والدین خویشند" یا "فرزندان مایملک دولتند" مخالفت کرد و گفت از آنجا که دولت تحت کمونیسم زوال خواهد یافت، "فرزندان نه مال والدین هستند و نه مال دولت. آنها مال خودشان هستند." (۲۰) در واقع نه دولت، بلکه کل جامعه و تمامی اعضای آن، در قبال کودکان وظیفه دارند. همه آحاد جامعه مسئول پرورش جسمی، ذهنی، اخلاقی و ایدئولوژیک آنها هستند.

مسئله کودکان در کنه خود، مسئله جهتگیری جامعه به سمت کمونیسم را نیز نشان می دهد. آیا کمونیستها میخواهند تقسیم کار و ساختار کنونی نقشهای اجتماعی را حفظ کنند یا اینکه در پی نابود کردنش هستند؟ اگر دومی است پس چگونه می توان فکر کرد که این کار را از طریق "ملی کردن کودکان" و سپردن کامل تربیت بچه ها به جمعی از متخصصان دولتی انجام داد؟ همانگونه که نگهداری از فرزندان در جامعه سوسیالیستی قلمرو انحصاری خانواده منفرد نیست، قلمرو متخصصان دولتی نیز نیست. تفکر "فرزندان مایملک دولتند" عملاً در خدمت جاودانه کردن تقسیم کارهای سنتی در جامعه طبقاتی به اشکال سازمان یافته تر و تخصصی تر است تا تغییر اساسی آنها.

برای بسیاری روشن است که خانواده به شکل کنونی بر پایه بردگی زن و ستم بر فرزند استوار است. اما این ایده که جامعه باید وظایف نگهداری از کودکان و همچنین افراد سالخورده و... را از دوش خانواده های منفرد بردارد اغلب مساوی با این گرفته می شود که این وظایف باید بر عهده دولت قرار گیرد. از منظر جامعه کمونیستی نابودی

خانواده به معنای تقویت نقش دولت در این زمینه ها نیست. مشکل اینجاست که اغلب کسانی که به درستی رهایی زن را به از بین رفتن نهاد خانواده ربط می دهند کنترل دولتی را بعنوان نوشداروی هر دردی ستایش میکنند. در انقلاب اکتبر نیز اغلب بلشویک ها به چنین درکی آغشته بودند.

درست است! مسئله بچه ها همانند مسئله خانواده در اساس مسئله ای مربوطه به دولت است. به این معنا که یک رابطه دیالکتیکی بین نهاد خانواده و نهاد دولت موجود است. این دو نهاد همزاد هم بوده و نابودی یکی در گرو نابودی دیگری است. تمام مسئله این است که رابطه دولت پرولتری با نهاد خانواده رابطه ای متناقض است. یعنی از یکسو دولت پرولتری به عنوان یک دولت، بدرجاتی به حفظ نهاد خانواده محتاج است و از سوی دیگر باید نقش آن را مدام محدود کند. زیرا خود دولتی است برای پایان بخشیدن به تمامی دولتها. نقطه قوت اصلی دولت سوسیالیستی دقیقا در جهت گیری اش برای نابودی نهاد دولت بطور کل و دیگر نهادهای تابع یا تقویت کننده آن، نهفته است. ایدئولوژی، سیاست، قوانین و اقدامات دولت پرولتری در رابطه با رهایی زنان را فقط با نگاه به چنین جهت گیری می توان محک زد.

برای مثال دولت پرولتری مجبور است قوانینی برای چگونگی کارکرد خانواده و نقش آن در جامعه تصویب کند. این امر می تواند به تقویت نهاد خانواده و دولت منجر شود، یعنی در تضاد با مهمترین هدف پایه ای این دولت قرار گیرد. اما برای اجتناب از این امر، خصلت قوانین باید بگونه ای باشند که بر نابرابری میان زن و مرد فائق آیند. به عبارتی به ناگزیر باید شامل "مفاد تبعیض آمیز علیه مردان" شود و به حمایت ویژه از زنان بپردازد. زیرا برای مبارزه با نابرابری نیاز به قوانین نا برابر است. قوانین در یک جامعه فقط به این علت وجود دارند که نابرابری های اجتماعی موجودند. هر قانونی یا برای حفظ این نابرابری ها است (مانند قوانین بورژوائی) و یا برای ریشه کن کردن آنها (مانند قوانین سوسیالیستی). اگر برابری واقعی برای همه موجود باشد، استفاده قوانین موردی نخواهد داشت. قوانین تنها در مقابل کسی یا چیزی، افراد جامعه را محافظت خواهند کرد. برای اینکه جامعه در رابطه با مناسبات میان زن و مرد به جایی برسد که دیگر نیازی به قانون نباشد باید بطور ناگزیر مرحله ای را طی کند که در آن کماکان قوانینی با تامین حقوق زنان، مدام نقش خانواده را در حیات ایدئولوژیکی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی جامعه تضعیف کند. قدر مسلم پروسه نابودی نهاد خانواده و دولت بسیار پیچیده و طولانی بوده و تنها در یک روند تاریخی - جهانی حاصل می شود. پروسه ای که به ناگزیر به مبارزات طبقاتی عظیم میان بورژوازی و پرولتاریا در جامعه سوسیالیستی و در سطح جهانی گره می خورد. اقداماتی که بلشویک ها در انقلاب اکتبر و پروسه های بعدی آن انجام دادند موجب شد بر این مسئله مهم پرتو افکنده شود. در جریان انقلاب اکتبر خطاهای کوچک و بزرگی از بلشویک ها سر زد اما این امر بهیچوجه از مقام، ارزش و جایگاه تاریخی بلشویکها نمی کاهد. بلشویک ها برای نخستین بار جرئت کردند نهاد خانواده را در حیطه نظری و عملی به مصادف بطلبند. آنان با شهامت اعلان کردند که از نظر کمونیستها نهاد خانواده سمبل بردگی زن است و باید ملغی شود. هنوز این جرئت و شهامت الهام بخش است و کمونیستها باید از آن بیاموزند.

امید بهرنگ - دسامبر ۲۰۰۷

[Behrang1384@yahoo.com](mailto:Behrang1384@yahoo.com)



## منابع و توضیحات:

۱ - لازم به ذکر است که منبع اغلب اطلاعات، فاکت‌ها و آمارهایی که در این مقاله بدانها اشاره شده متعلق به فصلهای ششم و نهم کتاب "مبارزه طبقاتی و آزادی زن" اثر تونی کلیف می باشد.

### Class Struggle and Women's Liberation – Tony Cliff

این کتاب به زبان انگلیسی در سایتهای اینترنتی قابل دسترس است. این اثر اطلاعات و فاکت‌های ارزنده‌ای در رابطه با خط و عملکرد جنبش بین‌المللی کمونیستی در رابطه با زنان در بر دارد. البته این کتاب فقط محدود به تجربه اروپا و آمریکا تا دهه ۶۰ میلادی است. ناگفته نماند که تونی کلیف به خاطر گرایش‌های اگنومیستی و درک‌های محدود از رابطه مبارزه طبقاتی با رهایی زنان قادر به ارائه سنتز صحیح از این تجارب نیست.

۲ - "درباره رهایی زنان" - لنین، چاپ مسکو، ۱۹۷۷ بزبان انگلیسی، صفحه ۶۵

۳ - "قدرت شوراها و موقعیت زنان" - لنین، مجموعه آثار بزبان انگلیسی، جلد ۳۰، صفحه ۴۰

۴ - "فمینیستهای بلشویک: زندگی الکساندرا کولنتای" - جی. ای. کلمنتس، انتشارات بلومنتان، ۱۹۷۹

۵ - اکثریت چپ ایران کماکان بر این باورند که مسئله زنان یک مسئله بورژوا دمکراتیک و رفرمیستی است. در ادامه این سلسله مقالات به نقد این دیدگاه خواهیم پرداخت.

۶ - در مورد شعار "دستمزد برابر زن و مرد" در جامعه سرمایه داری و همچنین پیچیدگی‌ها عملی کردن این شعار در جامعه سوسیالیستی در ادامه این مجموعه پرداخته خواهد شد. این شعار اساساً ناظر بر موقعیت کار زن است. بین کار زن با رهایی زن تفاوت کیفی موجود است. تکیه صرف بر شعار دستمزد برابر لزوماً به معنای رهایی زنان نیست. این شعار عمدتاً موقعیت زن را در رابطه با مناسبات تولیدی مشخصاً توزیع درآمد بهبود می بخشد. و تا حدی در همین رابطه ایده‌های مردسالارانه را زیر ضرب قرار می دهد. اما رهایی زن - بویژه در زمینه مناسبات اجتماعی - جوانب مختلفی را در بر دارد که صرفاً با دستمزد برابر پاسخ نمی گیرد.

۷ - "انقلاب ۱۹۱۷" - لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۰، کتاب اول، ۱۹۲۹، بزبان انگلیسی، صفحه ۱۴۲.

۸ - منبع شماره ۲، صفحات ۶۶ - ۶۵

۹ - منبع شماره ۲، صفحه ۷۲

۱۰ - "ژنوتدل و حزب بلشویک" - سی. ای. هیدن، منتشره در مجموعه‌ای به نام تاریخ روسیه ۳ (۲)، ۱۹۷۶، بزبان انگلیسی، صفحه ۱۵۶

۱۱ - نظر به اهمیت نظر لنین توجه به این نقل قول طولانی ضروریست. بخشهایی از این مقاله در نشریه انترناسیونالیستی "جهانی برای فتح" (به انگلیسی و فارسی) شماره ۲۴ در سال ۱۹۹۸ تجدید چاپ شده است. متن کامل مصاحبه لنین با کلارازتکین در نشریه نگاه - دفتر یازدهم با ترجمه پروین اشرفی موجود است. در متن زیر از دو ترجمه فوق استفاده شده است.

"چرا زنان به اندازه مردان در حزب نیستند؟ چرا تعداد زنان در اتحادیه‌های صنفی چنین کم است. این حقایق خوراکی هستند برای تفکر. انکار ضرورت گروه‌های ویژه برای کار در میان توده‌های زنان بخشی از رفتار خیلی اصولی و خیلی رادیکال این دوستان عزیز ما در حزب کارگران کمونیست است. آنها بر این عقیده هستند که در یک اتحادیه‌ی کارگری تنها یک شکل سازمانی باید وجود داشته باشد. من این را می دانم اصول توسط بسیاری از متفکران انقلابی طلب می شود اما هر زمان که پای عدم درک در میان باشد این اصول مردم را به اشتباه می اندازد. مثلاً زمانی که ذهن از چنگ زدن به واقعیات بدیهی که باید مورد ملاحظه قرار بگیرد سرباز می زند. این نگرهبانان اصول ناب چگونه از عهده‌ی نیازهای تاریخی سیاستهای انقلابی ما بر می آیند. ما نمی توانیم دیکتاتوری پرولتاریا را بدون داشتن میلیونها زن در کنار خود برقرار کنیم. همینطور هم بدون آنها نمی توانیم به ساختمان کمونیسم مشغول شویم. ما باید راهی برای دست یابی به آنان پیدا کنیم ما باید مطالعه و تحقیق کنیم تا این راه را بیابیم."

"برای ما کاملاً صحیح است که خواسته های زنان را طرح کنیم. این نه یک برنامه حداقل است و نه یک برنامه اصلاحی به معنی "سوسیال دمکراتیک" و "انترناسیونال دومی". این کار دال بر آن نخواهد بود که گویا ما فکر می کنیم بورژوازی و دولت آن تا ابد حتی برای مدتی طولانی پابرجا خواهند ماند. این کوششی برای منفعل کردن توده های زنان با رفرمها، و منحرف کردن آنان از جاده مبارزه انقلابی نیست. به هیچ عنوان چنین نیست؛ این کار به هیچوجه یک حقه بازی رفرمیستی نیست. خواسته های ما یک رشته نتیجه گیریهای عملی است از احتیاجات مبرم زن ضعیف و محروم در سیستم بورژوازی، و علیه تحقیرهای زشتی که باید در این سیستم تحمل کند. با طرح اینها ما نشان می دهیم که از نیازهای زنان و ستم بر زنان آگاهیم؛ از جایگاه ممتاز مردان آگاهیم؛ و از همه اینها نفرت داریم. بله نفرت داریم و خواهان محو هر گونه ستم و آزاری هستیم که به زن کارگر، همسر کارگر زن دهقان، همسر یک مردعادی وارد می شود؛ و حتی از خیلی جهات به زن طبقات ثروتمند نیز وارد می شود. حقوق و اقدامات اجتماعی که ما از جامعه بورژوازی برای زنان می خواهیم گواهی است بر اینکه ما موقعیت و منافع آنان را در نظر می گیریم و تحت دیکتاتوری پرولتاریا به آنها توجه خواهیم کرد. طبیعتاً نه در نقش رفرمیستهای قیم مآبی که اذهان را تخدیر می کنند. نه! به هیچوجه. بلکه در نقش انقلابیونی که زنان را به شرکت مساوی در بازسازی اقتصاد و روبنای ایدئولوژیکی فرا می خوانند."

۱۲ - همان منبع فوق. از نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح شماره ۲۴ - ۱۹۹۸

۱۳ - برای نمونه به سخنرانی لنین تحت عنوان "وظیفه سازمانهای جوانان" در سومین کنگره کشوری سازمان کمونیستی جوانان روسیه در ۲ اکتبر ۱۹۲۰ رجوع شود. (منتخب آثار لنین به فارسی صفحه ۷۸۰) لنین در انتهای آن سخنرانی می گوید پس از آنکه الکتریفیکاسیون عملی شود. نسلی که اکنون ۱۵ سال دارد، پس از ۱۰ - ۲۰ سال آینده در جامعه کمونیستی زندگی خواهد کرد.

۱۴ - مارکس - "نقد برنامه گوتا"، صفحه ۲۱، ترجمه و گردآوری ا. برزگر، نشر نوید، برلین آلمان فدرال، زمستان ۱۳۷۵

"حق بورژوایی" یکی از مهمترین مباحث مربوط به ساختمان سوسیالیسم است. بعدها در مورد اینکه چگونه نابرابری میان زن و مرد یکی از جلوه های بارز "حق بورژوایی" در جامعه سوسیالیستی است، بیشتر خواهیم پرداخت. و به این سؤال نیز پاسخ خواهیم داد که چرا مبارزه برای محدود کردن این حق (بطور مشخص مبارزه با نابرابری میان زن و مرد) یکی از محرکهای پیشرفت جامعه سوسیالیستی به سمت کمونیسم است.

۱۵ - "خانواده در روسیه" اثر ا. چ. گایگر. نقل شده در صفحه ۱۹۱ کتاب "نیمی از آسمان" درباره رهایی زنان در چین، اثر کلودی بوروایل، ترجمه منیر امیری ۱۹۹۹.

۱۶ - "تغییر رفتار در روسیه شوروی: خانواده در اتحاد جماهیر شوروی" - ار. شلزینگر، لندن، ۱۹۴۹، بزبان انگلیسی ۹۹.

۱۷ - به این موضوع در بررسی دوران استالین خواهیم پرداخت. علاقمندان می توانند به فصل دوم کتاب نیمی از آسمان اثر کلودی بوروایل رجوع کنند.

۱۸ و ۱۹ - رجوع شود به منبع شماره ۱۵، صفحات ۹۸ و ۱۳۴ کتاب نیمی از آسمان

۲۰ - رجوع شود به کتاب نیمی از آسمان صفحه ۱۰۰.